روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۴ ■ شماره ۱۸۰ دوره جدید ■ پنجشنبه ۱۳ آبان ۱۳۸۹ ■ ۲۷ ذیقعده ۱۴۳۱ ■ ۴ نوامبر ۲۰۱۰

تهران: اذان ظهر ۴۸: ۱۱ اذان مغرب ۲۵: ۱۷ اذان صبح فردا ۰۵: ۵ طلوع آفتاب ۳۰: ۶

هنوز نمی‌دانیم چرا بیلبوردها را عوض کردند

محمد احمدی تهیه‌کننده و فیلمبردار «لطفاً مزاحم نشوید» درباره تعویض تعدادی از بیلبوردهای این فیلم اظهار کرد: دوستان تماس گرفتند و گفتند بیلبوردهایی که در بزرگراه‌های مختلف زده‌ایم، عکس روحانی در آن نیست. من پیگیری کردم و دیدم جمعه و شنبه صبح، بیلبوردها توسط شرکتی که ما با آن قرارداد بسته بودیم عوض شده است. اعتراض کردیم اما هنوز جوابی نگرفته‌ایم. با وجود اینکه بیلبورد هم از وزارت ارشاد و هم از شهرداری مجوز داشت و فیلم نیز تنها سه جایزه از حوزه علمیه قم دریافت کرده است، نمی‌دانم چرا این اتفاق افتاده است. بعید می‌دانم کسی که این کار را کرده، فیلم را دیده باشد. شاید هم پیش‌زمینه‌ای که درباره فیلم «مارمولک» وجود داشته، باعث این حرکت شده است.

آخر

در گذر زمان

استعفای مسعود کیمیایی از شبکه دو

جایی برای هنرمند نیست

مسعود کیمیایی

۳۱ سال پیش مسعود کیمیایی مدیر شبکه دو صدا و سیما بود اما زیاد دوام نیاورد و هفت ماه بعد از این سمت کناره‌گیری کرد. متن استعفای او را که روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در روزنامه کیهان به چاپ رسید، می‌خوانید.

هفت ماه پیش به فرمان «جهاد سازندگی» (که هنر را هم دربر می‌گرفت)، برای حضور نمایش، سینما، موسیقی و به یک معنا «هنرهای مقاوم» و «آزاد»، به خدمت سیمای جمهوری اسلامی ایران درآمدم. هنر باید شکل و معنای خود را در انقلاب می‌یافت و این وظیفه هر هنرمند آگاه بود که باید وظیفه تازه‌اش را پس از انقلاب می‌شناخت. باید کسی بود و کار را راه می‌انداخت. ساختن فیلم را برای مدتی کنار گذاشتم و «اداره‌ای» شدم. از دوست و بیگانه در این «سفر اداری» ملامت بود و خصوصاً یارانم که بیشتر از همه مورد احترامم بودند. از آنجا که آرمان‌های اجتماعی من که در فیلم‌های خاک، گوزنها و سفر سنگ متجلی شده بود، با مدعاهای سردمداران انقلاب که آزادی، استقلال و پرتو روح اسلامی منطبق بود، بدون کمترین حقوق و دستمزدی به خدمت بودم. به شوق کعبه از خار مغیلان نهراسیدم.

حالا پس از هفت ماه کار مداوم دریافته‌ام که جایی برای هنرمند نیست، جایی برای نمایش، موسیقی و هنرها نیست. تمام «کسب»ها و کاسب‌های سیاسی، کاسب انقلابی شدند، مگر هنرمندان که باید هنرشان «قبل از انقلاب»ی بماند و نمی‌تواند انقلابی باشد.روشنفکر و هنرمند اگر «مواجب» هم نخواهد و کار کند و حتی بخواهد که ارشاد شود، جایی ندارد و تو کلام دیگری نمی‌دانی. کلام هنرمندان متعهد ما (خصوصاً سینمای ما)، اعتراض به ستم را در جهان فریاد می‌کشید و این اعتراض‌ها را با زور و بازداشت به هنرمند جواب می‌گفتند و شلاق، تن هنرمند را چون همه مبارزان دیگر سیاه می‌کرد.اثر هنرمند آسیب‌پذیر نیست... وجود هنرمند که آسیب‌پذیر است، و من هیچ‌گاه تا این حد در ... نبوده‌ام.

یک چیز خوب: مصاحبه ژیژک

احمق‌ها و حقیرها

س. محمود حسینی‌زاد

به مصاحبه‌ای از ژیژک برخوردم. در اینترنت. به لطف سایت یکی از دوستان. نمی‌دانم چرا در ابتدای ترجمه مصاحبه در آن صفحه اینترنتی که اصلاً به نام ژیژک به فارسی هم هست، تاکید شده بود که مصاحبه او با گاردین « عجیب ...، اما واقعی است و خواندنی». چه چیزش عجیب است؟ یعنی یک فیلسوف و جامعه‌شناس باید حتماً خیلی «گنده» حرف بزند؟

خب، اینکه سنت خودمانی‌هاست. نه آنها. و چرا نوشته‌اند «واقعی»؟ به هر حال مصاحبه چند جمله دارد تکان‌دهنده. مهم هم نیست که واقعاً ژیژک گفته باشد یا نه. البته که با توجه به نوشته‌های خیلی خیلی خوب و خواندنی ژیژک، می‌توان پذیرفت که خودش گفته. ژیژک در این مصاحبه کوتاه با پاسخ‌های موجزش نشان می‌دهد که «زندگی‌اش فلسفه» است. سوال می‌شود «باارزش‌ترین چیزی که تا به حال خریدی چه بوده است؟» می‌گوید: «ویرایش جدید مجموعه آثار هگل به زبان آلمانی.» «اگر می‌توانستید به گذشته بازگردید، چه زمانی را انتخاب می‌کردی؟» «دوست داشتم به آلمان اوایل قرن نوزدهم بازگردم و رشته دانشگاهی‌ام را با هگل بگذرانم.» نشان می‌دهد که «انسان» است. در پاسخ به «چه موقعی خیلی خوشحال می‌شدی؟» می‌گوید «وقتی لحظه شادی را پیش رو داشتم یا به یادش می‌آورم؛ که البته هیچ وقت پیش نیامده». یا در پاسخ به «در مقابل چه کسی احساس شرمندگی زیادی می‌کنی و چرا؟» می‌گوید «در مقابل پسرم. چون نتوانستم به اندازه کافی پدر خوبی باشم». و نشان می‌دهد که فلسفه و علمش در خدمت بشریت است. همین پاسخ‌هاست که خوب کلافه‌مان می‌کند: به سوال «چه چیزی تو را غمگین می‌کند؟» جواب می‌دهد «دیدن مردم احمقی که بیهوده خوشحالند»

پای پیاده: شباهت

ازخودگذشتگی

سروش صحت

باران طراوت هوای پارک را بیشتر از همیشه کرده بود. برادرم سرخوش و سرحال بود و تند راه می‌رفت. مرتضی گفت: «خیلی سرحالی.» برادرم گفت: «چرا نباشم؟ هوای خوب، فضای خوب، رفقای خوب، زندگی خوب... دیگه چی می‌خوام؟» مرتضی گفت: «هیچی.» برادرم گفت: «نه هنوز یه چیز دیگه هم می‌خوام، می‌خوام زن بگیرم که از تنهایی دربیام.» مرتضی گفت: «مبارکه دمت گرم.» فرخ گفت: «چه جالب، اتفاقاً دو سه روز پیش سیما را دیدم، اون هم می‌خواد دوباره ازدواج کنه.» برادرم پرسید «کدوم سیما؟» فرخ گفت: «زن سابقات.» برادرم گفت: «سیما می‌خواد ازدواج کنه؟» فرخ گفت: «آره مثل اینکه.» برادرم گفت: «پس تکلیف من چی می‌شه؟» گفت: «یعنی چی تکلیف تو چی می‌شه؟ شما که از هم جدا شدین؟» برادرم گفت: «آره ولی من دلم نمی‌خواد سیما ازدواج کنه.» پرسیدم «چرا؟» برادرم گفت: «چرا نداره، برای اینکه زنم بوده.» مرتضی گفت: «بوده الان که نیست.» برادرم گفت: «باشه، هنوز یک سال نیست ما از هم جدا شدیم.» مرتضی گفت: «پس تو چرا خودت می‌خوای زن بگیری؟» برادرم گفت: «من می‌خوام زن بگیرم ولی دوست ندارم اون شوهر کنه.» فرخ گفت: «خیلی مسخره‌ای.» برادرم عصبانی شد و گفت: «خودتی... شما هم جای من بودین نمی‌خواستین زن سابق‌تون هنوز یه سال نشده با یکی دیگه ازدواج کنه... تازه تکلیف آریا چی میشه، نمی‌خوام بچه‌م زیر دست ناپدری بزرگ بشه...» مرتضی گفت: «خب آریا رو از سیما پس بگیر.» برادرم گفت: «من نمی‌تونم آریا رو بزرگ کنم. شرایطشو ندارم. آریا باید پیش مادرش باشه، مادرش هم نباید ازدواج کنه.» فرخ گفت: «خیلی روت زیاده.» برادرم گفت: «فکر کردین شماها روتون زیاد نیست؟» فرخ گفت: «آخه تو همه چی رو برای خودت می‌خوای.» برادرم گفت: «همه همینجورین... شما همه چی رو برای خودتون نمی‌خواین؟ شما همیشه به خودتون حق نمی‌دین؟» فرخ گفت: «اصلاً.» برادرم گفت: «همه‌مون عین همیم...» کمی دورتر، رفتگری پلاستیک‌ها و زباله‌هایی را که مردم روی چمن‌ها ریخته بودند، جمع می‌کرد. باران همچنان می‌بارید. درخت‌ها خیس بودند و هوا پاک‌تر از همیشه بود.

گزارش آخر: روزهای گرم تئاتر در میانه پاییز سرد

نسل‌سومی‌های تئاتر

شیما شهرابی: این روزها نسل سوم کارگردانان تئاتر محور اصلی اخبار حوزه تئاتر شده‌اند؛ از محمد یعقوبی که با اجرای «نوشتن در تاریکی» بسیاری را به تالار چهارسو کشانده تا ایوب آقاخانی که قرار است نمایش «کسوف» را از هفته آینده به صحنه ببرد و البته آروند دشت‌آرای که با ایده بکرش قرار است یک سالن نمایش به سالن‌های تئاتری اضافه کند.

کمی تاب بخوریم

آروند دشت‌آرای که قصد دارد نمایش «کمی تاب بخوریم» نوشته محمد چرم‌شیر را در بیست و نهمین جشنواره تئاتر فجر اجرا کند در نشستی با حضور خبرنگاران از اضافه شدن یک سالن جدید به سالن‌های تئاتر با اجرای این نمایش خبر داد. او گفت: «ما می‌خواستیم نمایش‌مان را چهار سویه اجرا کنیم، اما سالن‌های موجود چنین امکانی را فراهم نمی‌کردند، بنابراین نخستین سازه متحرک و پرتابل تئاتر کشور را طراحی کردیم. این سازه ۵۰۰ متر را اشغال می‌کند و در عرض ۱۵ روز مونتاژ می‌شود.» در این نمایش پانته‌آ بهرام، سیامک صفری، بابک حمیدیان، رویا تیموریان، سینا رازانی و... بازی می‌کنند. آرمان جعفری تهیه‌کننده این نمایش با ارائه توضیحاتی درباره سازه نمایش گفت: بعد از مکاتبه با شرکت‌هایی که در خارج از کشور در این زمینه فعال بودند، دریافتیم قیمت ساخت این سازه بسیار بالاتر از بضاعت تئاتر ما خواهد بود، بنابراین تصمیم گرفتیم سازه را در کشور بسازیم. با همکاری این تیم، توانستیم سازه‌ای را طراحی کنیم که قیمت تمام‌شده آن یک ششم قیمتی بود که شرکت‌های اروپایی به ما می‌دادند. در ادامه این نشست بابک حمیدیان گفت: کار خوبی که آروند با بازیگران انجام می‌دهد، این است که آنان را خلع سلاح می‌کند. در این رهگذر ما احساس تنهایی می‌کنیم که این تنهایی برای بازیگر کاملاً ضروری است. سیامک صفری، دیگر بازیگر این نمایش نیز گفت: وقتی با متن روبه‌رو شدم، برایم روایت متفاوتی بود. مثل همیشه که در اولین برخوردم با یکی از متن‌های چرم‌شیر نمی‌توانم متن را هضم کنم، این متن هم در نگاه اول برایم هضم نشد چون چرم‌شیر در این نمایشنامه به دنبال رابطه‌ای تازه است که من مطمئن بودم حتماً جذاب خواهد بود.

نوشتن در تاریکی

محمد یعقوبی که از روز یکشنبه نمایشنامه خودش «نوشتن در تاریکی» را روی صحنه برده است، از استقبال تماشاگران بسیار راضی است. او در این نمایش قصه شش روزنامه‌نگار را روایت می‌کند. یعقوبی در گفت‌وگو با «شرق» در این باره می‌گوید: «روزنامه‌نگار بودن یعنی در بطن ماجرا بودن، روزنامه‌نگارها ادبیاتی دارند که آدم‌های معمولی به کار نمی‌برند. سال ۸۸ و سال ۸۹ سال خبر بود و ایده این نمایشنامه سال گذشته به ذهنم رسید. اول دلم می‌خواست یک گروه تئاتری آدم‌های نمایشم باشند اما بعد تصمیم گرفتم به روزنامه‌نگاران بپردازم.» محمد یعقوبی درباره بازبینی «نوشتن در تاریکی» و ممیزی‌های اعمال‌شده می‌گوید: «۴۰ دقیقه از کار من تغییرات اساسی کرده است و اگر پیش از این محتوای نمایش بر فرم آن غالب بود الان فرم بر محتوا غالب شده است.» محمد یعقوبی که سال گذشته نمایش «خشکسالی و دروغ» را روی صحنه برد و این بار هم نمایشنامه خودش را کارگردانی می‌کند، می‌گوید: «بعد از ممیزی‌های اعمال شده روی نمایشنامه «نوشتن در تاریکی» با توجه به تمایلی که برای کارگردانی نمایشنامه‌های ارژینال دارم متوجه شدم که فضا برای نوشتن نمایشنامه مناسب نیست و طبعاً سال آینده سراغ اقتباس می‌روم. به نمایشنامه ایرانی کار ندارم.»

کسوف

ایوب آقاخانی که این روزها نمایشنامه «آواز دورترین کرانه مه‌آلود زمین» او توسط شهرام گیل‌آبادی کارگردانی و در کارگاه نمایش اجرا می‌شود. او حاضر نیست قبل از اجرا قصه «کسوف» را بازگو کند. ایوب آقاخانی در گفت‌وگو با «شرق» درباره اجرای نمایشنامه‌هایی که خودش نوشته می‌گوید: «من در تمام دوره کاری‌ام به عنوان نویسنده همواره میل و گرایشم به نوشتن متون ارژینال بوده است.» او در پاسخ به سوالی درباره اینکه آیا محدودیت‌ها و ممیزی‌ها باعث نشده سراغ اقتباس بروید، می‌گوید: «هرگز به خاطر محدودیت‌ها سراغ متون اقتباسی نرفته‌ام اگر هم چند باری اقتباس کرده‌ام احساس ضرورت می‌کردم.» او در توضیح این موضوع می‌گوید: «من زمانی که متن ارژینال می‌نویسم به بالندگی درام‌نویسی و تثبیت حرفه خودم می‌اندیشم.» آقاخانی در ادامه می‌گوید: «من همواره خودم را به عنوان نویسنده‌ای مطرح کرده‌ام که میل‌اش بیش از بازآفرینی به خلق اثر است اما منکر این هم نیستم که برخی از نویسندگان طی دهه گذشته مجبور شده‌اند متون اقتباسی را ترجیح دهند. البته این افراد از نظر من راه دیگری هم داشته‌اند اما شاید راه آسان‌تر را انتخاب کرده‌اند.» این کارگردان تئاتر در پایان می‌گوید: «من به هیچ عنوان شرایط دشوار را برای نوشتن منکر نمی‌شوم بلکه این حرف‌های من دعوت به پویایی در نوشتن در هر شرایطی است. اگرچه شرایط مختلف نتایج متفاوتی می‌دهد.»

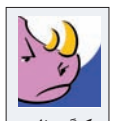

کرگدن‌نامه

دل شکستن...

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

برادر متعهد و ارزشی و ورزشی‌مان، جناب افشین خان قطبی، که خداوند بر افاضات روزافزونش بیفزاید طی نامه گلایه‌آمیزی خطاب به برادر خنده‌رو و گرانقدر و بزرگوارمان، جناب علی آقای کفاشیان، بزرگمرد بلندقد، که بُشه و جهش بر حُزن قلبش برتری دارد، نوشته است که «دل مرا شکستید». بیت: «دل منو شکستی، برو، دل منو شکستی، برو». (۲ بار) البته در تکمیل خبر، جناب استاد کفاشیان هم فرموده‌اند که «دل شکستن هنر نمی‌باشد» و جا خالی در کرده و گفته است که مخاطب اصلی قطبی برادران رسانه‌های ورزشی هستند... حالا چرا قطبی به در گرفته که دیوار بشنود، بنده بی‌اطلاعم.

کپورچالی: سوال مهم در واقع این است که این دل شکستن در واقع چقدر برای فدراسیون آب خورده است؟

مویدی: فدراسیون که از خودش چاه نفت ندارد، هرچه هست از کیسه ملت است.

کپورچالی: کلی دارم سوال می‌کنم. ما الان خبر نداریم نرخ دل شکستن در این روزگار چقدر است؟

میرفتاح: والله، بنده خیلی در این امور دستی ندارم ولی علی‌الظاهر و بنا بر مشاهداتم در معابر، هزینه زیادی نباید داشته باشد. اصولاً الان وضع به گونه‌ای است که کسی آنچنان دلی هم نمی‌بندد که بعداً برای بریدن و شکسته شدنش بخواهد هزینه بدهد یا بگیرد. شاعر در همین زمینه می‌فرماید: «دل من، دست بردار، دیگه بسه انتظار...»

روشن‌ضمیر: ولی در ورزش وضع فرق می‌کند. این‌طور که می‌گویند بازار دل دادن و قلوه گرفتن گرم‌تر از جاهای دیگر است.

امیرشاهی: آن وقت اهل این بازار را آیا منشوری نمی‌کنند؟

کپورچالی: خب بکنند. مهم این است که جنس فروخته‌شده، پس گرفته نمی‌شود. بالاخره مربی پولش را گرفته و رفته.

امیرشاهی: ولی همه چیز که پول نیست.

مویدی: از این لحاظ بله، ولی از آن لحاظ نخیر. یعنی اول پول را تمام و کمال می‌گیرند، بعدش اگر باختند و به قول‌هایشان عمل نکردند صحبت عشق و عاشقی و دلدادگی را پیش می‌کشند. کلاً این حرف‌ها مال روزگار باخت است.

کپورچالی: ...

میرفتاح: ببخشید، ما امروز نیم‌تا آگهی داریم، بیشتر از این مجال پرداختن به این موضوع را نداریم.

کپورچالی: پس وضع‌تان خوب شده، آگهی هم می‌گیرید؟

میرفتاح: دیگی که برای ما نجوشد... ببخشید. لطفاً این سطر را حذف کنید، اشتباه شد.